

بر آمدن شاه بهرام ورجاوند



متن زیر یکی از متون کهن پهلوی است که از زمانهای صدر اسلام باقی مانده است و افرادی همچون صادق کیا در کتاب پژوهشنامه فرهنگستان زبان ایران و یا محمد تقی بهار در قصیده های پهلوی خود ترجمه آن را ذکر کرده اند . این متن حاکی از آن است که ایرانیان از یورش سپاه اسلام به ایران و دادن میلیون ها درهم خراج به سران اسلام ناخشنودند و حاضر به پذیرش این دین نیستند و به همین دلیل در آرزوی آمدن شخصی به نام شاه بهرام ورجاوند هستند تا وی ناجی مردم ایرانشهر شود و ایرانیان را از دست دین اعراب و خلفای تازی رهایی بخشد تا در نهایت کشوری ایران به دست ایرانیان اداره گردد و دگر بار درفش کاویانی را شاه بهرام کیانی بر افراشته کند . این متن در متون پهلوی کتابخانه ملی ایران نیز وجود دارد و از مشهور ترین اسناد تاریخی می باشد .

به نام یزدان پاک

کی باشد کی پیکی آید از هندوستان
که بگوید آمد آن شاه بهرام از دوده کیان
که او را پیل است هزار ، بر سران سر است پیلبان
که درفش آراسته دارد بر آئین خسروان
پیش لشگر برندا به سپاه سالاران
مردی پیک ، باید کردن زیرک ترجمان
که شود بگوید به هندوان
که ما چه دیدیم از دشت تازیان
بر یک گروه دین نزار کردند و بیوژدند شاهنشاه ما و کسی که آزاده بود ایشان
چون دیوان دین دارند (تازیان) ، چون سگ خورند نان
بستند پادشاهی از خسروان
نه به هنر نه به مردی بلکه به افسوس و ریخشند بستند، گیرند به ستم از مردمان
زن و خواسته های شیرین ، باغ و بوستان
جزیه بر نهادند ، بخشیدند بر سران
با ستم خواستند ساو گران
به نگر که چند به افگند آن دروج در این جهان
که نیست بدتر از او اندر جهان
از ما بیاید آن شاه بهرام ورجاوند ، از دوده کیان
بیاوریم کین تازیان
چون رستم که آورد یکصد سیاوشان ، مزگت ها (مسجد ها) را فرو هلیم و سپس به نشانیم
آتشان (آتشکده ها)

به نام یزدان پاک

بتکده ها را بر کنیم و پاک کنیم از جهان

تا ویران شود دروج زادگان (پیمان شکنان) از این جهان

فرجام یافت با شادی و رامش آنکس که این متن را باقی گذاشت . انوشه باد . ایدون باد .

بی ارتباط نیست که مشابه همین گفتار که فردوسی بزرگ در شاهنامه خود در شکایت از اوضاع

ایران پس از اسلام به جای گذاشته است را نیز بیاوریم :

چنین است پرگار چرخ بلند	که آید بر این پادشاهی گزند
از این مار خوار اهرمن چهرگان	زدانایی و شرم بی بهرگان
نه گنج و نه نام و نه تخت و نه نژاد	همی داد خواهند گیتی به باد

...

به ایرانیان زار و گریان شدم	ز ساسانیان نیز بریان شدم
دریغ آن سروتاج و آن تخت و داد	دریغ آن بزرگی و فرو نژاد
کزین پس شکست آید از تازیان	ستاره نگردد مگر بر زیان
برین سالیان چار صد بگذرد	کزین تخمه گیتی کسی نسپرد

...

که من با سپاهی بسختی درم	به رنج و غم و شوربختی درم
چو گیتی شود تتگ بر شهریار	تو گنج و تن و جان گرامی مدار
کز این تخمه ی نامدار ارجمند	نماندست جز شهریار بلند
بکوشش مکن هیچ سستی بکار	که چون او نباشد دگر شهریار
ز ساسانیان یادگار اوست و بس	کزین پس نبینند ازین تخمه کس
دریغ آن سر و تاج و آن مهر و داد	که خواهد شدن تخم شاهی بیاد

به نام یزدان پاک

...

چو با تخت منبر برابر شود همه نام "بوبر" و "عمر" شود
تبه گردد این رنجهای دراز شود ناسزا شاه گردن فراز
نه تخت و نه دیهیم بینی نه شهر ز اختر همه تازیان راست بهر

...

برنجد یکی دیگری بر خورد به داد و به بخشش کسی ننگرد
ز پیمان بگردند و از راستی گرامی شود کژی و کاستی
پیاده شود مردم جنگجوی سوار آنکه لاف آرد و گفتگوی
رباید همی این از آن ازین ز نفرین ندانند باز آفرین
نهانی بتر ز آشکارا شود دل شاهشان سنگ خارا شود
بداندیش گردد پدر بر پسر پسر بر پدر همچنین چاره گر
شود بنده ی بی هنر شهریار نژاد و بزرگی نیاید به کار
به گیتی نماند کسی را وفا روان و زبانها شود پر جفا
از ایران و از ترک و از تازیان نژادی پدید آید اندر میان
نه دهقان نه ترک و نه تازی بود سخن ها به کردار بازی بود
همه گنجهای زیر دامن نهند بمیرند و کوشش به دشمن دهند

...

چنان فاش گردد غم ورنج و شور که رامش به هنگام بهرام گور
نه جشن و نه رامش نه کوشش نه کام همه چاره و تتبل و ساز دام
زیان کسان از پی سود خویش بجویند و دین اندر آرند پیش

...

به نام یزدان پاک

بزرگان که در قادی با منند درشتند و بر تازیان دشمنند
گمانند کاین پیش بیرون شود ز دشمن زمین رود جیحون شود
ز راز سپهری کس آگاه نیست ندانند کاین رنج کوتاه نیست

بن مایه این نوشتار :

متون پهلوی - جاماسب جی دستور منوچهر جی جاماسب آسانا

شاهنامه - فردوسی بزرگ

گردوی آوری - ارشام پارسی

پاینده ایران زمین